



سیاست‌نامه

خواجہ نظام‌الملک ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق طوسی

به تصحیح عباس اقبال

مرکز نشر دانشگاهی



سیاست نامه

تألیف خواجه نظام الملک ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق طوسی

به تصحیح عباس اقبال

ویراسته علی اکبر شهید
نسخه پر از: لیل حسنی ز... رهیده
طراح جلد: سیمین راسخ
حروفچین و رنگه: مرضیه پناه
مرکز نشر دانشگاهی
چاپ اول ۱۳۹۴
تعداد ۵۰۰
چاپ و صحافی: هدف
۱۵۰۰۰ تومان

نشانی فروشگاه مرکزی: خیابان الماب، بروی سینما سیده، پاساژ خیبری، تلفن: ۶۶۴۱۰۶۸۶، ۶۶۴۰۸۸۹۱
نشانی فروشگاه و نمایشگاه مرکزی: خیابان دسر بهشتی، تهران - میدان اسلامبولی، نش خیابان دهم، شماره ۵۰، تلفن: ۸۷۲۵۹۵۴

فروش اینترنتی: www.bookiup.ir

حق چاپ برای مرکز نشر دانشگاهی محفوظ است
فهرست نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

سرشناسه: نظام الملک، حسن بن علی، ۴۰۸-۸۵۵ق.

عنوان قراردادی: سیاست نامه

عنوان و نام پدیدآور: سیاست نامه / نظام الملک ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق طوسی به تصحیح عباس اقبال

مشخصات نشر: تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: چهارده، ۲۹۲ص.

فروست: مرکز نشر دانشگاهی؛ ۱۳۹۴. ادبیات فارسی؛ ۵۸.

شابک: 978-964-01-1494-0

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشران مختلف به چاپ رسیده است.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

یادداشت: نمایه.

موضوع: نظام الملک، حسن بن علی، ۴۰۸-۸۵۵ق.

موضوع: کشورداری

موضوع: پادشاهی

موضوع: کشورداری - متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع: پادشاهی - متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع: نثر فارسی - قرن ۵ ق.

شناسه افزوده: اقبال آشتیانی، عباس، ۱۲۷۵-۱۳۳۴، مصحح

شناسه افزوده: مرکز نشر دانشگاهی

رده بندی کنگره: ۱۳۹۴س۹/۴۹ JC

رده بندی دیویی: ۳۲۰/۱

شماره کتابشناسی ملی: ۴۰۳۱۷۴۲

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست

صفحه	عنوان
هفت	مقدمه
۱	فصل اول: اندر احوال مردم و منکار و نیکو خداوند عالم سلطان عادل شهنشاه اعظم خلد الله ملكه
۶	فصل دوم: اندر شناختن قدر نعمت ایزد تعالی بر پادشاهان را
۹	فصل سوم: اندر مظالم نشستن پادشاه و عدل و سیرت نیکو ورزیدن
۲۱	فصل چهارم: اندر [احوال] عمال و بر رسیدن پیوسته از حرا و دیران و دیران
۳۳	فصل پنجم: اندر مقطعان و بررسیدن که با رعایا چون می روند و احوال ایشان
۴۵	فصل ششم: اندر [باب] قاضیان و خطیبان و محتسب و رونق کار ایشان
۵۱	فصل هفتم: اندر بر رسیدن از حال عامل و قاضی و شحنة و رئیس و شرط سیاست
۶۶	فصل هشتم: اندر پژوهش کردن و بر رسیدن کار دین و شریعت و مانند این

- ۷۰ فصل نهم: اندر مشرفان و کفاف ایشان
- ۷۱ فصل دهم: اندر صاحب‌خبران و منہیان و تدبیر کارهای ملک کردن
- ۸۱ فصل یازدهم: اندر تعظیم داشتن فرمانهای عالی اعلاء الله و مثالها که از درگاه نویسند
- ۸۴ فصل دوازدهم: اندر غلام فرستادن از درگاه در مهمات
- ۸۵ فصل سیزدهم: اندر جاسوسان فرستادن و تدبیر کار ایشان کردن بر صلاح مائت رعیت
- ۱۰۰ فصل چهاردهم: اندر بکان فرستادن و پرندگان بر مداومت
- ۱۰۱ فصل پانزدهم: اندر اسباط کردن پروانه‌ها در مستی و هوشیاری
- ۱۰۲ فصل شانزدهم: اندر وکیل خاص و رونق کار او
- ۱۰۳ فصل هفدهم: اندر ندیمان و نزدیکان [پادشاه] و ترتیب کار ایشان
- ۱۰۶ فصل هجدهم: اندر مشاورت کردن پادشاه و دانشمندان و حکیمان در کارها
- ۱۰۸ فصل نوزدهم: اندر مفردان و برگ‌وساز و ترتیب بار و احوال ایشان
- ۱۰۹ فصل بیستم: اندر ترتیب سلاحهای مرصع در بارگاه
- ۱۱۰ فصل بیست‌ویکم: اندر معنی احوال رسولان و ترتیب کار ایشان
- ۱۱۱ فصل دیگر
- ۱۱۶ فصل بیست‌ودوم: اندر ساخته داشتن علف در منزله‌ها
- ۱۱۷ فصل بیست‌وسوم: اندر روشن داشتن اموال جمله لشکر
- ۱۱۹ فصل بیست‌وچهارم: اندر لشکر داشتن از هر جنس
- ۱۲۱ فصل بیست‌وپنجم: اندر به نوا داشتن و مقیم داشتن لشکر از هر قوم به درگاه

- ۱۲۲ فصل بیست و هشتم: اندر داشتن ترکمانان بر مثال غلامان و ترکان و غیر آن در خدمت
- ۱۲۳ فصل بیست و هفتم: اندر زحمت ناکردن بندگان جز وقت خدمت و ترتیب کار ایشان
- ۱۲۴ فصل بیست و هشتم: اندر ترتیب غلامان سرای
- ۱۴۰ فصل بیست و نهم: اندر بار دادن خاص و عام
- ۱۴۲ فصل سی ام: اندر ترتیب مجلس شراب و شرایط آن
- ۱۴۴ فصل سی و یکم: اندر ترتیب ایستادن بندگان و چاکران
- ۱۴۵ فصل سی و دوم: اندر حاجت خواستن و التماسهای لشکر و خدمت حشم
- ۱۴۶ فصل سی و سوم: اندر ساختن تجمل و سلاح و آلت جنگ و سفر
- ۱۴۷ فصل سی و چهارم: اندر عتاب کردن با بر کشیدگان هنگام خبط و گناه
- ۱۴۹ فصل سی و پنجم: اندر ترتیب باران و نوبتیان و دربانان
- ۱۵۰ فصل سی و ششم: اندر نهادن خوان نیکو و ترتیب آن
- ۱۵۳ فصل سی و هفتم: اندر حق گزاردن خدمتکاران و بندگان شایسته
- ۱۵۶ فصل سی و هشتم: اندر احتیاط کردن در اقطاع و طعام و احوال رعیت
- ۱۵۷ فصل سی و نهم: اندر شتاب ناکردن در کارهای مملکت و پادشاه را
- ۱۶۰ فصل چهلم: در امیر خراس و چویداران و اسباب سیاست
- ۱۶۵ فصل چهل و یکم: اندر بخشودن پادشاه بر خلق خدای عز و جل و هر کار و
رسمی را بر قاعده آوردن
- ۱۷۶ فصل در این معنی
- ۱۷۷ فصل در معنی القاب

فصل چهل و دوم: اندر دو عمل یک مرد را نافرمودن و عمل به مردم پاک دین و شایسته دادن و بیکاران را عمل فرمودن و محروم ناگذاشتن و بدمذهب و بدکیش را عمل ندادن و از خویشان دور داشتن

۱۸۹

فصل چهل و سوم: اندر معنی اهل ستر و سرای حرم و حدّ زیردستان و ترتیب آن

۲۱۳

فصل چهل و چهارم: اندر باز نمودن احوال بدمذهبان و مزدک و مزدکیان

۲۲۳

فصل چهل و پنجم: در بیرون آمدن ستباد گیر بر مسلمانان از تشاور به ری و فتنه کار او

۲۴۴

فصل چهل و ششم: در بیرون آمدن باطنیان و قرمطیان در کوهستان و عراق و خراسان

۲۴۶

فصل چهل و هفتم: در بیرون آمدن باطنیان در خراسان و ماوراءالنهر

۲۵۲

فصل: در خروج باطنیان در زمین شام و مغرب

۲۵۹

فصل دیگر: در بیرون آمدن علمای محمد برقهی بر مذهب باطنی به خوزستان و بصره با لشکر زنگیان

۲۶۲

فصل: در بیرون آمدن حسن جنبی و پسران بوطاهر در بحرین و الحسا

۲۶۳

فصل: در خروج خرم دینان به اصفهان و آذربایجان

۲۶۸

فصل دیگر: در خروج بابک

۲۷۰

فصل چهل و هشتم: اندر خزاین نهادن و نگاه داشتن و قاعده و ترتیب آن

۲۷۶

فصل چهل و نهم: اندر پاسخ دادن و گزاردن شغل متظلمان و انصاف کردن

۲۷۹

فصل پنجاهم: اندر نگاه داشتن حساب و مجموعات و ارتفاع و نسق آن

۲۸۵

فهرست نامها

۲۸۸

مقدمه

مؤلف اسلام این کتاب (که به نامهای سیاست‌نامه و سیرالملوک و پنجاه فصل خواجه نظام‌الملک هم معروف است) خواجه بزرگ قوام‌الدین ابوعلی حسن بن علی بن اسحق ملقب به خواجه نظام‌الملک است. او از یکشنبه ۱۳ ذی‌الحجه ۴۵۵ تا دهم رمضان ۴۸۰ تاریخ قتلش - پیوسته در دستگاه البارسلان سلجوقی و پسرش سلطان ملکشاه به وزارت اشتغال داشت.

به قول مشهور، ملکشاه در اواخر سلطنتش از چند وزیرش خواست کتابی در باب بهترین شیوه ملک‌رانی و تدبیر امور دنی و دنیایی تألیف کنند تا وی آن را دستور خود سازد. همه نوشتند و شاه در میان آنها نوشته خواجه نظام‌الملک را پسندید و او را به اتمام و انتشار آن مأمور ساخت.

چنانکه از خاتمه همین نسخه برمی‌آید، در سفر آخر خواجه با ملکشاه به بغداد - یعنی در سال ۴۸۵ ق - او اجزای سیاست‌نامه را نویسنده کتابهای خاص سلطنتی، محمد مغربی، سپرد تا آنها را پاک‌نویس کنند و آن برای خواجه حادثه‌ای پیش آید، او نسخه مرتب‌شده را به سلطان تقدیم کند.

نسخه حاضر بی‌شک نسخه‌ای است که پس از قتل خواجه و ظاهر در عهد دوم جانشین سلطان ملکشاه - یعنی در زمان سلطان غیاث‌الدین ابوشجاع محمد ابن ملکشاه (۵۱۱-۴۹۲ ق) - انجام یافته؛ چه، در فصل القاب (صفحه ۱۷۷) صریحاً از سلطان محمد و لقب او غیاث‌الدین سخن به میان می‌آید و کاتب نسخه از او

با دعای «خَلدَ اللهُ مَلَكَهُ» یاد می‌کند. این بهترین دلیل است که نسخه نهایی کتاب سالها پس از قتل خواجه — یعنی دست کم در سال ۴۹۲ ق یا بعد از آن — تدوین شده است. در پانویشت ۱ صفحه ۲۰۶، از وزارت خواجه در دستگاه البارسلان و ملکشاه به شکل سوم شخص مفرد و در زمان گذشته یاد شده که حاکی است شخصی بعد از درگذشت نظام‌الملک این کتاب را به صورت فعلی آن درآورده است. اگر — چنانکه حدس نگارنده است — مسلم شود که حجة الاسلام غزالی در تألیف کتاب نصیحة الملوک خود به سیاست‌نامه خواجه نظر داشته (نک. پانویشت ۲ صفحه ۲۲، به این دلیل که غزالی در ۵۰۵ ق وفات یافته، این اثر (یعنی تألیف نسخه نهایی سیاست‌نامه به قلم محمد مغربی یا شخص دیگری) دیرتر از سال ۵۰۵ ق صورت گرفته است. باری، می‌توان تاریخ نوشتن نسخه نهایی سیاست‌نامه (نسخه حاضر) را تقریباً بین سالهای ۴۹۲ تا ۵۰۵ ق دانست.

اما مؤلف اصلی کتاب سیاست‌نامه، خواجه نظام‌الملک پسر خواجه ابوالحسن علی بن اسحاق، در یکی از ای طوس به تاریخ جمعه پانزدهم ذی القعدة سال ۴۰۸ تولد یافت و اجداد او از آنجا که بهق سبزواری بودند.

جد خواجه، یعنی اسحاق، از دهقان بیهو بود و پدر او ابوالحسن علی در خدمت ابوالفضل سوری بن المعتز ^۱مید، حکمران خراسان از جانب سلطان محمود غزنوی، درآمد و تا آنجا ترقی کرد که به راه امور مالی و حکومتی طوس نامزد شد و در همین دوره بود که خواجه در آن زمین به دنیا آمد و به همین علت به طوسی شهرت یافت.

در ایام استیلای ترکمانان سلجوقی بر خراسان که از سال ۴۸۸ ق شروع شد، حکومت بلخ با ابوعلی بن شادان نامی بود و خواجه زیردست او به دبیری سر می‌کرد. از هنگامی که جغری بیک داود برادر طغرل اول و پدر البارسلان بر ترمذ و بلخ مستولی آمد، ابوعلی بن شادان را به دبیری خود نصب کرد و خواجه نیز به تبعیت مخدوم خود در خدمت سلاجقه وارد شد. او ابوعلی خواجه را به دبیری و صاحب‌تدبیری امور البارسلان پسر جغری وا داشت و از این تاریخ است که خواجه در سلک درباریان البارسلان درآمد و در تمام دوره

سلطنت طغرل (۴۵۵-۴۲۹ ق) زیردست او که امارت خراسان را داشت به این حال سر می‌کرد.

البارسلان در سال ۴۵۵ ق به جای عم خود طغرل اول به سلطنت رسید و چون در ذی‌الحجه ۴۵۶ وزیر طغرل اول، یعنی عمیدالملک ابونصر، منصور بن محمد کندری نیشابوری را کشت در سیزدهم همین ماه خواجه را مستقلاً به وزارت خود منصوب کرد و خواجه از این زمان تا دهم رمضان ۴۸۵ که کشته شد در وزارت البارسلان و ملکشاه با نهایت استقلال و اقتدار بر جا بود.

خواجه نظام‌الملک طی بیست‌و نه سال و هفت ماه و اندی وزارت زیر دست البارسلان و ملکشاه در اداره امور و فتح بلاد و سرکوبی مخالفان این دو پادشاه چنان کفایت و حسن تدبیری به خرج داد که دولتی وسیع از حلب گرفته تا کاشغر را تحت امر ایشان آورد و نام و نشان آن دو سلطان را در شرق و غرب عالم معلوم آن زمان جاری و ساری کرد تا آنجا که باید قسمت عمده شهرت و پیشرفتی را که در کارها نصیب البارسلان و ملکشاه شد از برکت خردمندی و کارطانی خواجه دانست. اینکه میرانشاه معزی در مدح او گفته:

تو آن خجسته وزیری که از کفایت تو کنید دولت سلجوق سربه علین
تو آن ستوده مشیری که در فتوح و ظفر شاه است کلک تو با تیغ شهریار قرین

اغراق نیست؛ چه، اگر کفایت خواجه نظام‌الملک و قدرت قلم او با شجاعت و صلابت شمشیر آن دو سلطان سلجوقی یار و یارین می‌شد و مملکت‌داری خواجه پشتیبان و ضامن کشورگشایی ایشان نمی‌شد، دیام‌البرقای چنان دولت وسیعی محال می‌نمود.

در اواخر ایام ملکشاه، چون خواجه پیر شده بود و قسمت عمده کارهای کشوری به دست پسران متعدّد و کسان او اداره می‌شد و ایشان هم به علت نفوذ بسیار خواجه و سوابق خدمت طولانی او در دستگاه سلاجقه غالباً از طریق انصاف و اعتدال منحرف می‌شدند و راه استبداد و تحکّم را می‌پیمودند، ملکشاه از نظام‌الملک و نزدیکان او رنجید و جماعتی از وزرای زیردست و عمال مهم دیوانی نیز که وجود

خواجه و نفوذ او و پسرانش را مانع ترقی خود می‌پنداشتند پیوسته آتش نفار بین شاه و وزیر را دامن می‌زدند و در شکست کار خاندان نظام‌الملکی می‌کوشیدند.

اما ملک‌شاه با وجود میل قلبی به کوتاه کردن دست خواجه و پسران و کسان او از کارها بنا بر مصالح ملکی و بیم از تولد اغتشاش در کارها نمی‌خواست علناً به دوره قدرت وزیر خویش و یاران او خاتمه بخشد و امری که انجام دادن این منظور را مشکل می‌کرد علاقه شدید جماعتی از لشکریان به خاندان نظام‌الملک بود. از ایسان گروهی که «غلامان نظامیه» خوانده می‌شدند به پاس سوابق نعمت مخدوم خود به او کاملاً وفادار و مستعد آن بودند که با اندک بدرفتاری که در حق خواجه و کسان او روز کند سر به شورش و طغیان بردارند.

در سال آخر سلطنت ملک‌شاه، بین شحنة مرو که از بندگان خاصه سلطان بود و یکی از پسران خواجه نظام‌الملک، یعنی شمس‌الملک عثمان، نزاعی بروز کرد. شحنة مرو از استبداد شمس‌الملک، به سلطان شکایت برد و خود به دادخواهی به حضور شاه آمد. ملک‌شاه سخت از این پیشامد در غضب شد و دو تن از وزرای زیردست خواجه را که خصم او را پیش او فرستاد و به او پیغام داد که اگر تابع منی چرا فرزندان و اتباع خود را آتش نمی‌کنی و اندازۀ خود نگاه نمی‌داری؟ اگر می‌خواهی، بفرمایم دوات را پیش تو برگیرم. خواجه از این پیغام رنجید و از سر تندمراجی در جواب سلطان پیغام فرستاد که دولت آن تاج به این دوات بسته است. هرگاه این دوات را برداری، آن تاج را بردارند.

الحق این جواب سخت درشت بود و بدین معنا بود که خواجه خود را بر دولت سلجوقی صاحب منی عظیم می‌شمرد و دوام و ثبات آن را جز به وجود خویش به اساسی دیگر قائم نمی‌دانست.

ملک‌شاه بیش از پیش از خواجه رنجید و پیغام‌رسانان نیز آنچه می‌توانستند به غرض آب را گل آلود کردند، اما با تمام این احوال سلطان به عزل خواجه مبادرت نرزد تا آنکه در همین تاریخ ملک‌شاه از اصفهان به عزم بغداد حرکت کرد و نظام‌الملک نیز در رکاب همراه شد. نزدیک کرمانشاهان (ظاهراً در صحنه)

شخصی در لباس صوفیان برای تقدیم عرض حالی خود را به خواجه نزدیک کرد و به ضرب کارد بر او زخم زد و خواجه بر اثر آن در دهم رمضان ۴۸۵ جان سپرد و در افواه چنین پیچید که قاتل از فداییان اسماعیلی بوده است. جمعی نیز قتل خواجه را به اغوای ملکشاه دانستند و چون ملکشاه هم یک ماه بعد در بغداد به شکلی مرموز وفات یافت، جمعی گفتند که غلامان نظامیه به انتقام قتل مخدوم خود ملکشاه را مسموم کرده‌اند. امیر معزی در اشاره به این دو واقعه می‌گوید:

دستور شاه شه از جهان رایت خویش بردند و مصیبتی نیامد زین بیش
 بر دانه شدی ز مرگ شاهنشہ ریش گر کشتن دستور نبودی در پیش

شاعر دیگر از گم‌بینندگان آن عصر در تعریض به کسانی که برای زوال دولت خواجه و قتل او اسباب چینی کرده بودند چنین می‌گوید:

عجب مدار که از چنین نظام سلک سفید روی مروت سیاه‌فام شود
 عجب تر آنکه روا داشتند کشتن او بدین امید کشان ملک و مال رام شود
 بزرگ سهوی این قاعده ندانند نه تخ زنگ پذیرد چوبی‌نیام شود
 هزار سال بیاید که تا خردمندی میان اهل مروت چو او نظام شود

امیرالشعرا معزی در مرثیه سلطان ملکشاه و خواجه نظام‌الملک می‌گوید:

شغل دولت بی‌خطر شد، کار ملت باخطر تا تهی شد دولت و ملت ز شاه دادگر
 مشکل است اندازه این حادثه در شرق و غرب هائل است آواره این واقعه در بحر و بر
 مردمان گفتند شوریده است شوال ای عجب بود از این معنی دل معنی ستار را خبر
 سر این معنی کنون معلوم شد از مرگ شاه ملک و دولت در مه شوال شاه زبر زبر
 رفت در یک مه به فردوس برین دستور پیر شاه برنا از پس او رفت در ماهی دگر
 شد جهان پر شور و شر از رفتن دستور و شاه کس نداند تا کجا خواهد رسید این شور و شر
 این بلاها هیچ زیرک را نبند اندر ضمیر وین حوادث هیچ دانا را نبند اندر فکر
 کرد ناگه قهر یزدان عجز سلطان آشکار قهر یزدانی بیس و عجز سلطانی نگر

ای دریغا این چنین شاه و وزیری این چنین چون برفتند از جهان ناگاه با آن زیب و فر...

معزی همچنین در مرثیه خواجه نظام الملک می گوید:

کی توان گفتن که شد ملک شهنشه بی نظام کی توان گفتن که شد دین پیمبر بی قوام
کی توان گفتن که شد صدر زمان زیر زمین کی توان گفتن که شد بدر زمین زیر غمام
قهر یزدان نرم کرد آن را که بودش دهر نرم چرخ گردان رام کرد آن را که بودش بخت رام
بالمی در یک زمان معدوم شد در یک مکان اقامتی در یک نفس مدروس شد در یک مقام
شاه شکار عالم آن کو کرد عالم را شکار شد به کام دشمن آن کو دید دشمن را به کام
در ره بغداد صیاد اجل دامی نهاد بس شگرف و محشم صیدی در افتادش به دام...

در باب من ق. خواجه نظام الملک همه مورخان چنین نوشته اند که نعلش خواجه را به بغداد انتقال دادند و در آنجا به خاک سپردند و هندوشاه نخبجویانی، مؤلف تجارب السلاطین، که کتاب خود را در ۷۲۴ ق به انجام رسانده، در این خصوص چنین می نویسد: «نعلش نظام الملک را اصحاب او به اصفهان بردند و در محله کران در موضعی که - و من اب بزرگ در میان آن مقام می رود به غایت نزه و خوش دفن کردند و آن مقام را محل اصفهان تربت نظام گویند».

در قصیده ای از امیرالشعرا معزی در تهنیت وزارت خواجه ابوالمحاسن شهاب الاسلام عبدالرزاق بن عبدالله بن اسحاق برادرزاده خواجه که او را سنجر در ۵۱۱ ق به صدارت برگزید، چنین آمده است:

عم او صدر وزیران از فراست گفته بود عبدالرزاق است فراوه و تاج تبار
این فراست بین که در فرجام کار آمد پدید آنچه آن پسر مبارک گشت در آغاز کار
ای شمال مشکبوی ای رهنورد زودرو چون ز شهر بلخ باشد بر نشابورت گذار
از زبان بندگان آن صدر ماضی را بگو چشم بگشا و ز خواب خوش زمانی سر بر آر
تا ببینی پور خویش و نور چشم خویش را پیش سلطان جهان با جاه و قدر و اقتدار
هم خرامان در امانت در لباس احتشام هم گرازان در وزارت بر بساط افتخار...

اگر طیّ زمان تحریفی در این ابیات معزی راه نیافته باشد، آشکار است که

خواجه نظام‌الملک، عمّ خواجه شهاب‌الاسلام، در موقع انتصاب این اخیر به وزارت، یعنی در ۵۱۱ ق که بیست‌وشش سال پس از مرگ خواجه می‌شود، در نیشابور، در «خواب خوش» بوده و تربت او در آن شهر قرار داشته است. اگر این استنباط صحیح باشد، باید گفت که نعش خواجه را پس از مدتی که در اصفهان به امانت بوده کسان او (شاید پسرش فخرالملک یا برادرزاده‌اش، شهاب‌الاسلام) به نیشابور، مقرّ اقامت خانوادگی خود، انتقال داده و در آنجا دفن کرده‌اند.

اما کتاب سیاست‌نامه یا سیرالملوک یا پنجاه فصل، که نسخه اصلی آن نگاشته قلم آن وزیر شهیر است، کتابی است در سلاست انشا و روانی عبارات و روشنی مطالب و تنوع موضوع در میان کتب فارسی کم‌نظیر و در آن، چنانکه در خاتمه فصل اخیر آن، «هم پند است و هم حکمت و هم مثل و تفسیر قرآن و اخبار پیغمبر و صص انبیا و سیر و حکایات پادشاهان عادل، از گذشتگان خبر است و از ماندگان سر است و با این همه درازی مختصر است و شایسته پادشاه دادگر است». اگرچه خواجه در انشای این کتاب در فصاحت و بلاغت هنرنمایی و مهارت را به نهایت رسانده، زیرا چنانکه شاید به مسائل تاریخی احاطه کامل نداشته و از تعصب مذهبی نیز محالی نبوده، هم اغلاط تاریخی فراوان در آن دیده می‌شود و هم نسبت به اهل دیگر ملل و نحل غیر از اصحاب سنت و جماعت از قلم خواجه ناسزاها و بهمت‌های ناروایی جاری شده (و ما به مهم‌ترین این مسائل در پانوشست صفحات اشاره کردیم). برای رفع اشتباه می‌گوییم از آنجا که غرض خواجه تألیف کتابی تاریخی نبوده و بیش از همه او به تقریر جنبه عبرت و نمودن راه سیاست توجه داشته و سعی کرده است نه مورخ، اغلاط تاریخی او را باید معلول این علل دانست. به علاوه، چون بازار تعصب مذهبی در آن ایام رواجی بسزا داشته و خواجه نظام‌الملک هم که خود از محدثان اخبار مذهب شافعی بوده و در اعلاّی شأن این طریقه جهد بسیار می‌کرده نتوانسته است از این قید فارغ بماند.

کتاب سیاست‌نامه را اول بار یکی از خاورشناسان فرانسوی در سال ۱۸۹۱ م،

(۱۳۰۹ ق) در پاریس به طبع رساند و پس از آن در سال ۱۳۳۰ ق در بمبئی چاپ سنگی شد و دفعهٔ اخیر در ۱۳۱۰ ش در تهران چاپی جدید از آن شده است.

طبع حاضر طبعی است درسی برای دانشجویان، همین نظر موجب آن شده است که اولاً ناشر از دادن نسخه‌بدلها و تبعیت از روش انتقادی صرف نظر کند و در اختلافات بین متن نسخه‌ها — که چندان نیز کم نبود — به اختیار یک صورت را برگزیند که صحیح‌تر و روشن‌تر می‌نمود. این سیره البته پسندیدهٔ اهل تحقیق و تتبع نیست، اما در مورد کتب قرائتی که تنها منظور از آن مطالعهٔ متنی بلیغ و روان و احتراز از بحثهای گمراه‌کننده است چاره‌ای جز آن به نظر نمی‌آید؛ بیا در ره‌ای موارد مجبور شدیم چند جمله و حکایت را حذف کنیم زیرا تدریس آنها در لفظ یا مضمون صلاح نبود، ولی برای آنکه این کار نیز پوشیده نماند هر جا به چنین اقدامی دست زده‌ایم در پای صفحه به آن اشاره کرده و مقدار عبارت حذف شده را به دست داده‌ایم؛ ثالثاً برای آسان کردن کار تدریس و رعایت توفیر و تفاوت رای آموزگاران و شاگردان هر جا کلمه یا ترکیبی را مشکل یا مطلبی تاریخی را محتاج توضیح دیده‌ایم در حواشی به روشن ساختن آن پرداخته و محلّ آیات قرآن مجید را نیز در سوره‌ها به دست داده‌ایم تا اگر کسی بخواهد پیش و پس آنها را بداند مراجعه برای او سهل باشد.

عباس اقبال

ردیف شماره ۵۰۰ ۱۳۲۰